

مبلغان دینی و ملاک های رفتاری

<"xml encoding="UTF-8?">

روحانیون در مقام مبلغان دینی الزامات رفتاری متعددی دارند. ملاک ها و شاخص های رفتاری این قشر تعیین کننده و مرجع جامعه علاوه بر مطابقت بر عرف مقبول می بایست با چارچوب های خاص این طبقه که اصطلاحاً در واژه ترکیبی «زی طلبگی» خلاصه می شود، هماهنگ و منطبق بر آن باشد. حفظ آبرو در دو قالب شخصی و صنفی، پرهیز از تشبه به نا اهلان و عدم مبادرت به اعمال تنفر برانگیز و رعایت انصاف در رفتار و کردار از جمله مهم ترین پارامترهای چارچوب مورد نظر می باشد که این مطلب موارد یاد شده را مورد کاوش و بررسی قرار می دهد.

آبروی شخصی و آبروی صنفی

حفظ آبرو خصوصاً برای روحانی دو مصداق دارد. آبروی شخصی و آبروی صنفی. یعنی طلبه هم باید از شخصیت حقیقی خود در جامعه پاسداری کند و هم شخصیت حقوقی و اعتبار صنفی خویش را نگاه دارد. کار زشتی که طلبه مرتکب شود علاوه بر اینکه آبروی شخصی او را از میان می برد به تنزل جایگاه روحانیت در میان مردم می انجامد و ارزش و اعتبار حاصل از صدها سال مجاهدت و صداقت و خدمت عالمان ربانی را مخدوش می کند. برای از بین بردن ارج و منزلت روحانیت هیچ راهی بهتر از بی قیدی و بی مبالاتی خود روحانیان وجود ندارد. ضربه ای که از این بی توجهی ها به روحانیت وارد می شود بسیار کارآتر و از بین برنده تر از ضربه دشمنان آشکار است. روحانیون که نماینده رسول خدا و امام زمان هستند در بین مردم، اگر خدای نخواست، از یکی شان یک چیزی صادر بشود که برخلاف اسلام باشد، این طور نیست که فقط خودش را از بین برده، این حیثیت روحانیت را لکه دار کرده. این یک وظیفه بزرگی به عهده اش هست. روحانی همچو نیست که اگر یک خلافی بکند، بگویند که زید این خلاف را کرده. خلاف روحانی، به اندازه ای که سعه شعاع نفوذش هست، خطایش خطای بزرگ هست. خطایی است که عفوش در درگاه خدا بسیار مشکل است. برای اینکه این نماینده، یعنی مدعی نمایندگی از طرف امام زمان- سلام الله علیه- و اسلام دارد. نماینده امام زمان اگر خدای نخواست یک قدمی کج بگذارد این اسباب این می شود که مردم به روحانیت بدبین

بشوند. بدبین شدن به روحانیت و شکست روحانیت، شکست اسلام است. آن که حفظ کرده است تا حالا اسلام را، این طبقه بودند. و اگر در این طبقه شخصی، اشخاصی پیدا بشوند که برخلاف مصالح اسلام خدای نخواست عمل بکنند، جرمی است که از آدمکشی بدتر است. جرمی است که از همه معاصی بدتر. برای اینکه جرم صادر می شود از کسی که آبروی یک روحانیت را از بین می برد. مردم را؛ آنهایی که غافل هستند از اسلام، گاهی وقت ها برمی گردانند. این طور نیست که وارد شده است که- چنانچه عالم فاسد بشود عالم فاسد می شود. برای اینکه عالم- به حسب ظاهر- نماینده امام است و اگر خدای نخواست یک فساد در او پیدا بشود، فاسد بشود، قشرهای ملت را فاسد می کند. گاهی عالم را فاسد می کند. و از آن طرف اگر صالح باشد، صالح می کند قشرهای ملت را. صالح می کند عالم را. (1)

مبادا خدای نخواست به واسطه بعضی از اعمالی که از بعضی از این روحانیون و معممین صادر می شود، ... یک وقت یک سستی در روحانیت پیدا بشود. از آن زی روحانیت و زی طلبگی اگر ما خارج بشویم، اگر از آن زی که مشایخ ما در طول تاریخ داشته اند و ائمه هدی- سلام الله علیهم- داشته اند، ما اگر خارج بشویم خوف این است که یک شکستی به روحانیت بخورد، و شکست به روحانیت شکست به اسلام است. اسلام با استثناء روحانیت محال است که به حرکت خودش ادامه بدهد. اینها باید که اسلام را معرفی می کنند و به پیش می برند و از اول هم همین طور بوده.

اگر ما از زی متعارف روحانیت خارج بشویم و خدای نخواست، توجه به مادیات بکنیم، در صورتی که خودمان را با اسم روحانی معرفی می کنیم، این ممکن است منتهی شود به اینکه روحانیت شکست بخورد. (2)

پرهیز از تشبه به ناهلان و تبلیغ یا امضای رفتار آنان

گروه های منحرف نشانه هایی دارند. این نشانه ها گاهی در لباس، گاهی در آرایش سر و صورت، گاهی در کلمات و اصطلاحات و گاهی در رفتارهایشان نمودار می گردد. پاره ای از این نشانه ها با آگاهی و اختیار انتخاب شده و پاره ای دیگر بدون توجه و به صورت تدریجی به یک گروه یا جریان، اختصاص یافته است. به عبارت دیگر برخی از این نشانه ها وضع تعیینی دارد و برخی دیگر وضع تعینی. اگر لباس، رفتار یا کلامی به گروهی اختصاص داشته باشد هر بار که مشاهده شود، به صورت طبیعی آن گروه را به یاد خواهد آورد.

بدین ترتیب استفاده از نمادهایی که متعلق به فرهنگ باطل است، تبلیغ و تقویت آن فرهنگ و اعلام حیات و حضور آن در جامعه است. ما با استفاده از این نمادها عضویت خود را در آن اندیشه و وفاداری خود را نسبت به آن اعلام می کنیم، سیاهی لشکر آن محسوب می شویم و از آنها به شمار می رویم.

من تشبه بقوم فهو منهم. (3) هرکس به گروهی شبیه گردد، از آنها است.

بهره گرفتن از یک نماد پذیرش آن و ابراز مهر به او است و نشان از تولی دارد:

و من يتولهم منكم فانه منهم؛ (4) هرکس از شما که تحت ولایت آنها رود، از آنها است.

انسان مومن موظف است از مشابهت با ناهلان و منحرفان بپرهیزد. پیامبر اکرم (ص) به امت خود سفارش می فرمودند: ولا تشبهوا بالیهود (5)؛ ظاهر خود را مانند قوم یهود مگردانید.

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) أَنَّهُ كَانَ يَكْرَهُ اللَّبَاسَ الصَّبِيغَ بِالْعَصْفَرِ وَ يَقُولُ لَا تَلْبَسُوا الْحُمْرَةَ فَإِنَّهَا زِيَّ قَارُونَ وَ هِيَ صِبْغُ بَنِي أُمَيَّةَ (6)؛ امام صادق (ع) لباسی را که با عصفَر رنگ شده بود دوست نمی داشت و می فرمود لباس سرخ نپوشید که آن زِي قارون و رنگ بی امیه است.

يَزِيدُ بْنُ خَلِيفَةَ قَالَ رَأَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَطُوفَ حَوْلَ الْكُعْبَةِ وَ عَلَى بُرْطَلَةٍ. فَقَالَ لِي بَعْدَ ذَلِكَ قَدْ رَأَيْتُكَ تَطُوفُ حَوْلَ الْكُعْبَةِ وَ عَلَيْكَ بُرْطَلَةٌ! لَا تَلْبَسْهَا حَوْلَ الْكُعْبَةِ فَإِنَّهَا مِنْ زِيِّ الْيَهُودِ (7)؛ یزید بن خلیفه می گوید امام صادق (ع) مرا در حالی که پیرامون کعبه طواف می کردم و کلاه کوچکی بر سر داشتم دیدند و فرمودند تو را این گونه می بینم! اطراف کعبه این کلاه را نپوش که از لباس یهود است.

مشابهت با گروه های منحرف موجب تبلیغ آنها است و نوع زندگی شان را در نظر مردم موجه جلوه می دهد. هرچه تصویری نمایان تر باشد و بیشتر مشاهده شود عادی تر جلوه می کند و زشتی و ناهنجاری اش کمتر دیده می شود. کمترین موضعی که درباره شعائر و نمادهای فرهنگ بیگانه می توان گرفت، عدم استفاده از آن است که به مرور، به مرگ آن منجر خواهد شد. الباطل یموت بترک ذکره.

غالبا این گونه است که تشبه به ناهلان از نظر مردم زشت و ناهنجار دیده می شود. زیرا معمولا با تداعی تصویر آنان همراه است و نفرت عمومی را از آنان به شخص سرایت می دهد. با این لحاظ پرهیز از تشبه به ناهلان مصداق قانون پیروی از عرف به شمار می رود. همچنین می توان آن را مصداق قانون پرهیز از مواضع تهمت نیز دانست. زیرا با تشبه به منحرفان، شخص در زمره آنان و در معرض اتهام قرار می گیرد.

با این همه می توان موضوع پرهیز از تشبه به ناهلان را یک قانون مستقل و یک اصل ثابت در کنار اصول دیگر دید. زیرا ملاک و حیثیت متفاوتی بر آن حاکم است. تشبه به ناهلان موجب تقویت جبهه باطل، تبلیغ فرهنگ و تأیید روش آنان است. این کار باعث می شود فرد خود را موافق شیوه آنان نشان دهد، کار آنان را به رسمیت شناسد، به آنان اظهار محبت و ارادتی نموده باشد، خیال آنان را از عدم پذیرش و احساس ناهنجاری آسوده ساخته باشد و روش آنان را عادی و بهنجار و طبیعی جلوه داده باشد.

نمادها علاوه بر این که با تبادل سریع پیام، روابط اجتماعی را آسان می کنند، بر ذهن و جان انسان - هر چند در میان جمع نباشد و قصد ارتباط با دیگران را نداشته باشد - اثر می گذارند. نماد با یادآوری معنا و احضار آن در ذهن، توجه ما را جهت می دهد و غفلت را می زداید. این توجه در شکل دهی اراده ما بسیار مؤثر است. شرکت های بزرگ که برای تبلیغ فراورده های خود، مبالغ هنگفتی هزینه می کنند با جلب توجه و تداعی معانی مکرر، در ناخودآگاه وجود ما باورهای جدید ایجاد می کنند و اراده ما را برای خرید آن کالاها تحت فشار قرار می دهند.

نمادی که هر کس استفاده می کند به منزله پرچمی است که بر سر در خانه وجود خود نصب کرده است و با آن اعلام می کند که از کدام فرهنگ تبعیت می کند. همچنان که هر ملتی با وفاداری و احترام به پرچم خود، اعتقاد خود را به هویت ملی و سیاسی خود ابراز می کند هر انسان نیز مادام که به یک سلسله ارزش ها و بینش ها معتقد و دلبسته باشد لباس متناسب با آن ارزش ها و بینش ها را از تن به در نخواهد کرد. (8)

بر این اساس، تغییری که در تیپ ظاهری انسان ها رخ می دهد، نشان از طوفانی درونی دارد که بر زوایای افکار و امیال آنان اثر گذاشته است. لباس انسان در نگاه نخست شأنی از ظواهر اوست و جلوه بیرونی شخصیت او به شمار می رود، اما در نگاه دقیق پیوندی ناگسستنی با باطن او دارد و پرده ای از واقعیات درون او را می نماید.

شاید بسیاری از خوانندگان این مصراع را شنیده باشند که رنگ رخساره خبر می دهد از سرّ ضمیر، مقصود شاعر این بوده است که تغییر رنگی که به طور طبیعی در چهره انسان پیدا می شود از تغییر وضع و حال درونی او خبر می دهد. ما می توانیم قدری از مقصود شاعر فراتر رویم و بگوییم نه تنها رنگ طبیعی رخساره، بلکه آن رنگ هایی که به طور مصنوعی به رخساره می زنند نیز از سرّ ضمیر خبر می دهد. نوع آرایشی که زنان بر چهره دارند، با احوال درونی و تمایلات روانی آنان ارتباط مستقیم دارد، و نه تنها آرایش چهره، بلکه آرایش همه بدن و شکل و اندازه لباسی که برای خود انتخاب می کنند، از سرّ ضمیر آنان خبر می دهد.

لباس نه تنها تحت تأثیر فرهنگ جامعه است که معرف شخصیت تک تک افراد نیز هست، و البته میان شخصیت افراد و فرهنگ عمومی جامعه نیز ارتباطی قوی وجود دارد. در جامعه ای که ارزش های والای معنوی و انسانی، بی اعتبار باشد و عالم درون انسان، حیثیت و معنایی مستقل از نمایش ها و جلوه های بیرونی نداشته باشد، قهراً شخصیت انسان به کلی بر پایه توجه دیگران و اظهارنظر آنان درباره وی، شکل می گیرد و پیداست که افراد در چنین جامعه ای سعی می کنند با هر وسیله و از جمله با لباسی که به تن می کنند، برای خود نوعی تشخص و تعین ایجاد کنند. مد و تغییرات بی شمار و بی دلیلی که مرتباً در لباس رخ می دهد، چنین زمینه ای در ضمیر و روان افراد دارد. مخصوصاً در جامعه های غربی که نظام اداری محکم و جاافتاده، ماشینیسیم، و تسلط

نظام های اقتصادی و دولت ها بر آموزش و پرورش و وسایل ارتباط اجتماعی، افراد جامعه را روز به روز به هم شبیه تر می کند و امکان هرگونه ابراز وجود فردی و ابتکار عمل را از آنان می گیرد، این نیاز به ابراز وجود و خود را از دیگران متمایز کردن، بسیار دیده می شود و فرد وقتی نتواند خود را از راه های منطقی و معقول ممتاز و مشخص کند، به هر اقدام دیگری دست می زند و بسا که سعی می کند با ایجاد هرگونه تغییری در شکل لباس و نوع آرایش سر و صورت، توجه دیگران را به خود جلب کند و خود را از گم شدن در جامعه نجات دهد، چرا که او که به حقیقتی برتر از جامعه، مثلاً خدا، معتقد نیست، گم شدن در جامعه را فَنای شخصیت و مرگ خود می داند.

اکنون نوبت مدسازان است که به این عطش سیری ناپذیر پاسخ دهند و از این ضعف اخلاقی که ناشی از یک انحطاط معنوی است، بهره جویی کنند. اما مدیریت دلایل اخلاقی و روانی دیگری نیز دارد. در جامعه ای که اختلاف طبقاتی شدت دارد، این اختلاف طبعاً در نوع خانه، مدل اتومبیل، سبک زندگی و مخصوصاً در نوع لباس، منعکس می شود و مخصوصاً اشراف و ثروتمندان سعی می کنند ثروت خود را با نوع لباسی که می پوشند به دیگران اعلام کنند و لباس بهترین وسیله تفاخر است، چون همیشه همراه انسان است، اتومبیل و خانه همه جا همراه شخص نیست، اما لباس حتی در هنگام شنا نیز که به حداقل می رسد می تواند به دیگران بفهماند که با چه کسی طرفند! (9)

نماد علاوه بر اینکه معنای خود را می نمایاند، درجه حضور و حیات آن معنی را در جامعه بیان می کند. مثلاً التزام مسلمانان به احکام نمادین شرعی، اعلام حضور و حیات اسلام در جامعه است. صلیب و صدای ناقوس کلیسا نیز ابراز موجودیت فکر مسیحی است. مظاهر جبهه و جنگ نشان دهنده آن است که اجتماع اسلامی پس از پایان جنگ نیز شهادت و جانبازی در راه خدا را ارزشمند می داند. گردهمایی سالیانه حج، تظاهر به قدرت عظیم امت اسلامی و اتحاد آنها گرد محور بندگی است و نشانه بقای اسلام. امام صادق (ع) می فرماید: لایزال الدین قائماً ما دامت الکعبه (10)؛ تا کعبه باقی است، دین پایدار است؛ یعنی بقای یک نماد بقای فرهنگ و ادامه حیات آن است.

از این رو نمادها، توسعه دهنده فکر و ایده و فرهنگ تابع خود خصوصاً برای نسل های آینده هستند. پس ما با استفاده از «نمادها» چه بخواهیم و چه نخواهیم:

1. پیامی را انتقال می دهیم و توجه فراوانی جلب می کنیم؛

2. اثری می پذیریم؛

3. باطن خود را می نمایانیم؛

4. حضور و حیات اندیشه ای را پاس داشته، موجودیت آن را اعلام می کنیم؛

5. فکری را ترویج و فرهنگی را تبلیغ می کنیم.

اندیشمندان و مصلحان بزرگ در طول تاریخ از نقش کارآمد نماد در برنامه های اصلاحی و تربیتی خویش بهره فراوان جسته اند. شیاطین و منکران نیز برای پیشبرد اهداف خویش این اهرم توانا را فراموش نکرده اند. آنها برای انتشار فرهنگ و اندیشه خود دو تلاش موازی انجام میدهند:

1. نمادهای خود را در سراسر جهان توزیع می کنند. زبان، خط، لباس، آرایش ظاهری، معماری، رفتارهای اجتماعی، خوراکی ها و نوشیدنی ها و همه مظاهر فرهنگ خود را بین المللی می کنند و با این نشانه ها در صددند تا فرهنگ و باور و سلیقه خود را برتر اعلام کنند و حضور دائم خود را به رخ جهانیان بکشند.

2. نمادهای فرهنگ اصیل ما را تضعیف یا تحریف می کنند. تلاش برای از بین بردن نمادهای دین و ارزش های انسانی و یا قطع ارتباط آن نمادها با محتوایشان از مهم ترین برنامه های بیگانگان است.

با توجه به اهمیت نماد و توانایی فراوان آن در انتقال فرهنگ، تلاش برای 1. اظهار و ابراز شعایر، 2. بزرگداشت آنها 3. محافظت از آنها

4. ایجاد و ابداع نمادهای نوین یا تکمیل نمادهای موجود، یک ضرورت اجتماعی و فرهنگی است. «محافظت از نماد» نیز، هم به معنی باقی نگاه داشتن ظاهر نماد و حضور مستمر آن در صحنه اجتماعی است و هم به معنی جلوگیری از تحریف آن و حفظ رابطه نماد با معنی اصیل آن.

و من يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب (11)؛ بزرگ داشت شعائر الهی نشانه تقوای قلب است.

یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله (12)؛ ای اهل ایمان، حرمت شعائر الهی را نگاه دارید.

بنابراین همان گونه که تشبه به فاسقان و ناهلان بد است، تشبه ظاهری به نیکان و پاکان هرچند انسان مبتلا به کاستی های باطنی باشد خوب است.

قَالَ عَلِي (ع): إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ (13)؛ اگر اهل بردباری و حلم نیستی دست کم خود را به حلم و حوصله وانمود کن که کمتر کسی خود را به گروهی شبیه گرداند و از آنها نشود

شاید به همین جهت بوده که وجوب امر به معروف و نهی از منکر حتی در صورتی که انسان خود بدان عامل نیست ساقط نمی شود. یعنی حتی اگر انسان در باطن اهل معروف و تارک منکر نیست باید با ظاهر خود جبهه معروف را تقویت سازد و از حضور او بهره ای برای جبهه باطل فراهم نیاید.

این موضوع در باره روحانیان و عالمان دین به مراتب مهم تر و حساس تر است. فعل طلبه به جهت نسبتی که با دین دارد و آگاهی که از دانش دین کسب کرده، معمولاً حجت تلقی می شود. غالباً کسی به خود جرأت نمی دهد رفتار طلبه را حمل بر معنای خلاف نماید. این جرأت نداشتن از سر ترس و احتشام نیست بلکه خضوع طبیعی انسان در مقابل مقام علم است. یعنی انسان به صورت طبیعی در مقابل دانشمندان و کارشناسان یک رشته خاص کرنش می کند و اگر نظر مخالفی داشته باشد، ابتدا خود را تخطئه می کند. به این ترتیب نقش طلبه در تعاون بر برّ و تقوی یا اثم و عدوان بسیار بیشتر از دیگران است. حضور طلبه خصوصاً با لباس روحانیت در یک محیط، به معنای تأیید آن محیط و سکوت او نشان رضا و تقریر دیده می شود. به این ترتیب طلبه با رفتار و سکوت خود در معرض بدعت گذاری قرار دارد. زیرا عمل او به پای دین نوشته می شود (14).

شاید به سبب همین گستره اختیار و نقش ویژه بوده که امام علی (ع) در باره روحانیان و عالمان دین فرموده اند: زلة العالم تفسد عوالم (15)؛ اشتباه عالمان، عوالم را تباه می کند (16).

زلة العالم كانكسار السفينة تغرق و تغرق معها غيرها (17)؛ اشتباه عالمان، مانند شکسته شدن کشتی است که هم خودش به آب فرو می رود هم دیگران را با خود غرق می کند.

پرهیز از عمل تنفرانگیز و چندان آور

هر کاری که به صورت طبیعی موجب تنفر دیگران باشد و نوع مردم از آن احساس چندان و انزجار کنند بد است و باید از آن اجتناب شود. انسان حق ندارد دیگران را با رفتار و ظاهر خود آزار دهد، کامشان را تلخ گرداند و به اصطلاح حالشان را برهم زند. گویا برای بیان این موضوع دلیلی نیاز نباشد. زیرا همه دانشمندان منطق و اصول،

گزاره «الظلم قبیح» را بدیهی و مستغنی از برهان برشمرده اند و بدون تردید این چنین عملی مصداق روشن ستم است.

ما در این ملاک تنها با قضاوت و اظهار نظر دیگران روبرو نیستیم، بلکه تأثیر مستقیم عمل بر دیگران و تصرف در احوال آنان را در نظر می گیریم. از این جهت این قاعده با قاعده پیروی از عرف تمایز آشکاری دارد. از مهم ترین اهداف شارع ایجاد انس و الفت میان مردم و نزدیکی و اجتماع کلام آن ها است. و هر عملی که باعث اشمئزاز و مذمت توده مردم شود، این انس و الفت را مخدوش می سازد و در معرض خطر قرار می دهد.

رعایت انصاف و پرهیز از برآوردن آه حسرت دیگران

روشن است که انسان اجازه ندارد در جان دیگران هرگونه تصرفی نماید. همان گونه که نباید کاری کنیم که در شناخت و اندیشه دیگران تصرف نادرستی صورت گیرد، در امیال و احساسات آنها هم نباید تصرف نابجا کنیم. ما همان طور که حق نداریم دیگران را بیازاریم، حق نداریم احساس ناکامی و حسرت در آنان ایجاد کنیم. از این رو باید همواره مراقب تأثیراتی که بر دیگران می گذاریم باشیم و مسئولیت آن را بپذیریم. سوزاندن دل دیگران، و برآوردن آه حسرت و سوز ناکامی از نهادشان مصداق ظلم است.

انصاف عبارت است از این که در شرایطی که دیگران در تأمین نیازهای اولیه خود درمانده اند انسان به نیازهای درجه دو و لذت های ثانوی خود نپردازد و نسبت به درد دیگران و نیاز مبرمشان بی احساس و سرد و بی خیال نباشد. هر عملی که نشان بی انصافی و بی مروتی باشد و نیاز درجه دو ما را بر نیاز درجه یک دیگران ترجیح دهد مذموم است. ممکن است کسی به لطف و نعمت خدا از نیازهای اولیه عبور کرده و توان توسعه داشته باشد اما انصاف اقتضا می کند که توسعه خود را به نفع رفع نیازهای اولیه مردم کنار بگذارد. از این بالاتر این است که ایثار کند یعنی نیازهای ضروری خود را هم مقدم بر دیگران نکند. از طلبه انتظار می رود که اگر اهل ایثار نیست دست کم اهل انصاف و مواسات باشد و از همدردی با بی نوایان و تهی دستان دریغ نکند. همدردی نیز تنها در عبارات ملاطفت آمیز و آه کشیدن خلاصه نمی شود. کسی که صادقانه برای دیگران آرزوی آسایش دارد نمی تواند ناظر بی طرف درد آنان باشد و خود در رفاه بی کران به سر برد. باید در مقابل نیازهای ضروری دیگران از خوشی های خود در گذرد. اگر رفتار ما، دارایی ما، مخارج ما و ظهور و بروز ما موجب دل آزرده و تشویش دیگران گردد و آه و سوز آنان را برآورد، و بر روان آنان اثر نامناسب داشته باشد، مرتکب بی انصافی شده ایم.

درشرایطی که اجتماع به دو نیمه برخوردار و محروم تقسیم می شود، مرد خدا احساس مسئولیت می کند، در درجه اول کوشش می کند که وضع موجود را دگرگون سازد که این پیمان خدا با دانایان امت است (18) و در درجه دوم با ایثار و تقسیم آنچه در اختیار دارد به ترمیم و وضع نابسامان مستمندان می کوشد، اما همین که می بیند عملاً راه برخوردار کردن و رفع نیاز مستمندان مسدود است با همدردی و همسطحی و شرکت عملی در غم مستمندان بر زخم های دل آنان مرهم می گذارد. همدردی و شرکت در غم دیگران خصوصاً برای پیشوایان امت که چشم ها به آنان دوخته است اهمیت به سزایی دارد، علی (ع) در دوره خلافت بیش از هر وقت دیگر زاهدانه زندگی می کرد و می فرمود: ان الله فرض علی ائمة العدل ان یقعدوا انفسهم بضعفة الناس کیلا یتبیغ بالفقر فقره (19)؛ خدا بر پیشوایان دادگر فرض کرده که زندگی خود را با طبقه ضعیف تطبیق دهند که رنج فقر مستمندان را ناراحت نکند.

أ أقنع من نفسی بان یقال هذا امیرالمؤمنین و لاشارکهم فی مکاره الدهر او اکون اسوة لهم فی جشوبة العیش

(20)؛ آیا با عنوان و لقب امیر مومنان که روی من نهاده و مرا با آن خطاب می کنند خودم را قانع سازم و در سختی های روزگار با مومنین شرکت نداشته باشم و یا در فقیرانه زندگی کردن امام و پیشوای آنان نباشم؟ هنگامی که امام خمینی در حومه پاریس به سر می بردند، در ایران نفت کمیاب شد و مردم از نظر گرم کردن خانه های خود در فشار بودند امام فرمودند: من برای همدردی با ملت ایران اتاق خود را سرد نگاه می دارم (21). صاحب معالم فرزند شهید ثانی (ره) فقط به خاطر همگون بودن با تنگدستان و مستمندان و تسلی آنان و عدم تشبه به ثروتمندان هرگز قوت بیش از یک هفته یا یک ماه را نمی اندوخت (22).

وحید بهبهانی دو پسر داشته است. یکی به نام آقا محمدعلی و دیگری به نام آقا محمد اسماعیل. این مرد بزرگ روزی عروسش (زن آقا محمد اسماعیل) را دید که جامه های عالی و فاخر پوشیده است، به پسرش اعتراض کرد که چرا برای زن ات این جور لباس می خری؟ پسر جواب داد: قل من حرم زینه الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق؟

بگو چه کسی زینت ها و رزق ها و غذاهای پاکیزه را که خدا برای بندگانش آفریده حرام کرده است؟ مگر اینها حرام است؟ لباس فاخر و زیبا را چه کسی حرام کرده است؟ گفت پسر! نمی گویم که اینها حرام است. البته حلال است، من روی حساب دیگری می گویم. من مرجع تقلید و پیشوای این مردم هستم. در میان مردم، غنی و فقیر و متمکن و غیر متمکن هست، افرادی که از این لباس های فاخر و فاخرتر بیوشند، هستند؛ ولی طبقات زیادی هم هستند که آنها نمی توانند این جور لباس ها را بیوشند. لباس کرباس می پوشند، ما که نمی توانیم این لباس را که خودمان می پوشیم برای مردم هم تهیه کنیم و نمی توانیم که آنها را در این سطح زندگی بیاوریم، ولی یک کار از ما ساخته است و آن همدردی با آنها است، آنها چشمشان به ما است. یک مرد فقیر وقتی زنش از او لباس فاخر مطالبه می کند، یک مایه تسکین خاطر دارد. می گوید گیرم ما مثل ثروتمندان نبودیم، ما مثل خانه آقای وحید زندگی می کنیم. ببین زن یا عروس وحید این جور می پوشند که تو می پوشی؟ وای به حال آن وقتی که ما هم زندگی مان را مثل طبقه مرفه و ثروتمند کنیم، این یگانه مایه تسلی خاطر و کمک روحی فقرا هم از دست می رود، من به این منظور می گویم ما باید زاهدانه زندگی کنیم که زهد ما همدردی با فقرا باشد. (23)

پی نوشت ها :

1. صحیفه امام، ج11، ص.250
2. همان، ج18، ص13-12.
3. نهج البلاغه، حکمت 207؛ عوالی اللئالی، ج1، ص165؛ کنز العمال، ج4، ص.287
4. مائده 5: آیه 51.
5. من لایحضره الفقیه، ج1، ص 130.
6. مستدرک الوسائل، ج3، ص 250.
7. تهذیب الأحکام، ج5، ص.134
8. فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی، ص 40 با اندکی تصرف.
9. همان، ص 43 تا 45.

10. کافی ج 4، ص. 271
11. حج 22: آیه 36.
12. مائده 5: آیه 2.
13. نهج البلاغه، حکمت 207.
14. مرحوم شیخ هاشم قزوینی می فرمودند که دیدم مردم همه با پای چپ وارد خزینه حمام می شوند، علت را پرسیدم. گفتند ما نحوه ورود شما را به خزینه دیده ایم و الگو گرفته ایم. در حالی که من چپ پا بودم و بدون توجه چنین می کردم. این نشان از توجه ویژه مردم به رفتار عالمان دین است. نحوه برگزاری مجالس میهمانی، مهریه و جهیزیه فرزندان، سفره های رنگارنگ و ... همواره مورد توجه مردم و الگوگیری آنان قرار دارد.
15. غرالحکم، حدیث 232.
16. اذا فسد العالم فسد العالم، هرگاه یک عالم فاسد شود جهان فاسد گردد؛ این عبارت علی رغم شهرت فراوان در کتب روایی یافت نشد. گرچه مضمون همین روایت است و به عنوان یک حقیقت ارزشمند مورد استناد بزرگان قرار گرفته است.
17. همان، حدیث 233.
18. اخذ الله علی العلماء ان لایقاروا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم. خداوند از علماء عهد و پیمان گرفته که در برابر شکم بارگی ستمگران، و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند (نهج البلاغه، خطبه 2)
19. نهج البلاغه، خطبه 207.
20. همان، نامه 45.
21. تفسیر آفتاب، ص. 406.
22. ریحانه الادب، ج 3، ص. 391.
23. احیای تفکر اسلامی، شهید مطهری، ص 78. و نیز سیری در نهج البلاغه، ص 228.